

### پاورقی سه شنبه ها

چکار کردی ابرویم را بردی...  
 - ببخشید پسر سرگردان معنرت می خواهم. الان تمیزش می کنم. خوششان تمیزی می کنند... نکن. تو فقط ماهی ابرو زنی هستی تو را چه به فهوه خوردن.  
 پسر با شرم و عصبانیت حساب را پرداخت و توجه به دختر بیرون دويد. دختر که در حالی که چادر خاکستری اش را جلو می کشید دنبالش دويد.  
 - چشمید جان ببخشید استکانش خیلی داغ بود.  
 پسر داد زد: بسوزاند استکان بود، فغان بود.  
 دختر دیگر حرفی نزد. لبش را گزید و در دل به خودش بد و بیراهه گفت. ابرو زنی کرده است. ساعتی بعد در پارک بودند. چشمید سر و روشش را از روی نمیکنی شنیدند. آرام گرفته بود. ریختن یک فنجان قهوه زیاد هم مهم نبود. برای هر کسی ممکن است پیش آید. ولی نه ابرو زنی یکی و دوتا نبود. دختر کمی جابه جا شد. شاید می خواست حضورش را یادآور شود. زیر چشمی نگاهش کرد. دیگر نکتید، پیچیده در چادر رنگ و روفته اش. صورتی معمولی که دیگر هیچ به نظر نمی آمد. دستهای اش کرده اش سیاهتر و زخمیتر شده بود. اما دختر قبل از آن که برود بیرون می خواست چیزی خوب آن موقع بدهد به غیر از او کسی را ندیده بودم. جز جمله ن جایی برتوفه بودم اما حالا فرق کرده است. چطور می آید یا به او بگیریم؟ چطور می به چشمم خوشگل می آید؟ آخر این چه سر و وضعی است؟ پس کسی می خواهد باید بگیرد خوشتر می آید به خودش برس. پسر یکی دوبرابر عجبان را پاک کرد. با خودش جدل داشت. جمله کم می آورد. شاید از سی درس خوانده بود حرف زدن یادش رفته بود. اما نه، قضیه چیز دیگری بود. غر زده که مگر من نگفتم تا از شیراز برمی گردم تصدیق ششتم را بگیر؟

# نسیم صحرا

پری خردمند

دنیا برمی داشت و دنبالش قیس و افاده زن دایی که پسر و کیل شده است. جن داشت از آن مایل فراموش همین چشمید آمد حسابی در آمده بود. تنها او بود که رنگ دانشگاه را دیده بود و قصاب و کارگر و پاریر شده بود. برای همین بود که برای دختر عمه اش قیامه می گرفت. چون حالا به اندازه موهای سرش دختر دیده بود تا فارغ التحصیل شود یک دختر حسابی اسم و رسم دار هم نشان کرد. دختر هم به او بی میل نبود. چشمید وقتی فهمید لایلا چه خانواده اصیل و معتبری است و چه پشتوانه مالی هنگفتی دارد غزنی را جزم کرد تا هر طور شده با او ازدواج کند. با وجود او سه ساله را یک شب می بیومد و به راحتی نوک قله موفقیت می رسید. می توانست به جبران تمام عقده ها و کمبودهای دوران کودکی و نوجوانی از زندگی لذت ببرد و در این میدان دستنی هم به سر و روی زندگی خانواده اش بکشد. تنها پسر خانواده بود و چشم امید دو خواهر و پسر و مادری که به جز سستی کشیدن از زندگی هیچ نفعی نداشتند، به او بود. اما در این میان گره گوری بود که نمی توانست جلوش را بپازد.  
 - دانشت خوشتر از املی از ۱۴-۱۵ سالگی بالاتر می روند که راهی خانه بخت می شوند. دختر هم خانه دار خوبی بود. ساعت و محبوب. می دانست چند تا خواستگار ریز و درشت هم دارد. روزی که رفت بعد از دختر عمه قول گرفت که منتظرش بماند و زن کسی نشود. اما هر چه می گذشت در دل بیشتر آرزوی گرفتار شدن او می کرد. تا او هم از دختر قولی که گرفته بود خلاص شود. اما دختر عمه چنان به او وفادار مانده بود که شب و روز لحظه به لحظه چهره و رویش را نگاه می کرد. اما او هیچ چیز دیگری فکر نمی کرد. چشمید در آرزوی آنست که با او هم از دل دختر خلاص شود. دختر عمه او را از یاد برد. اما نمی دانست دختر یک دختر همه امیوش را به برگشتن او بسته است. حالا برگشته بود. با یک لیسان حقوق به اضافه سواد ایصال لیلای مستوفی. دختر مستوفی بزرگ این چندمین بود که دختر به پنهان خرید لوازم خیاطی با چشمید بیرون می رفت. البته مادرش یک چیزهایی برودر بود اما مطمئن نبود.



### چراغ قرمز

### مقررات جدید عبور و مرور

وضع کاش لااقل حاشا شان دلباز بود که چشمید خوشش می آمد. اما چاره ای نبود. روز روز تمام کار کرد از بالاترین، قفسه ها، زیر فرشها، پنجره ها، هم جا. مادرش بیاد مانده بود که این دختر چرا نمی خواست. آخسر مثل اینکه این کارها هم کافی نباشد، بچه شواورش را بالا زد و رو بر سرش را از پشت محکم کرده زد و با یک سطل افتاده به جان آب حوض. حوض چاهر گوش کوچکی که دو سه سانت لجن گرفته بود و پند هر بار تمیز کردنش را از این هفته به آن هفته موکول می کرد. با صدای شلب شلب آب مادرش گفتگر به دست به حیاط آمد و دادزد. دختر دیوانه شده ای؟  
 - می خواهم حوض تمیز کنم.  
 - واه چی؟  
 - همینطوری لجنی خیلی گرفته است.  
 مادرش سری تکان داد و به آشپزخانه برگشت. با خود فکر می کرد مادر هم خوشحال است و قیامه را می ماند. اما برای اینکه روز شود و به روشش نمی آورد. تا نظر دیگر جانی برایش نمانده بود. به نظر ظاهر هم می آمد. ولی وسایل کارش تمام شده تازه فهمید چه پسر خودش آلوده است. هر دو کف دستش را با دروغ حوض شوی تا لیسای پلاسید را دور تا دور روی لبه حوض چید. هر کاری می کرد بر گهایشان بالا نمی رفت. ماهیهای کوچک هم خیلی قوی زده شده بودند. حالا پلتر به چشم می آمدند. حیاط نوارتر به نظر می رسید. بد نبود، دیگر از این بهتر هم ممکن نبود. جمعه که رسید استرس و دلشوره مادرش را بریده بود. تازه پادش آمد لیسای مناسب ندارد پنهانی جور از چشم مادرش میدقیه رفت. مادرش برای عید پنهان ششگی برایش نوشته بود چیت سفیدبا گلپای درشت آبی. با هزار خواهش و فریاد صدقه ای که مادر میدقیه نفهد برای یک شب قرض گرفت. می دانست اگر مادر خودش نفهد او را می کشد. اما تصمیم گرفت در مقابل کار انجام شده قاراش بدهد. مادر حشا این قدر عقل داشت که در جلسه او هم می آوری نکند. البته به خاطر آن همه شست و شو و رفت و رواب مادر خلقش جا بود آن روز سر مدارا داشت. دختر از این مدارا را به جوب مادر افتاده بود. دانست. بیوه ها شسته و چای آماده شد قیامه پلوم خوب با افتاده بود. تنهاگران شیطنتهای دو خواهر بر برابر کوچکترش بود که مسیادا خرابی به بار آورد. اما نمی شد جلوشان را گرفت. دیگر موقعش بود که برود و حاضر شود. در همین اثنا رنگ در به صدا در آمد. به سرعت به اتاق کوچک پستی دويد. خوش بشه که تمام شد مادر منوجه غیبت دختر شد. دوسه بار صدایش زد. دختر دیگر سر از نامی شناخت. مطمئن بود برای بردن جاسی است. با جلعه به آشپزخانه دويد پنهان سینی که داشتند از کابینت درآورد و در استکانهای گمبرایک چنتا جای ریخت و در حالی که تمام وجودش می آرزید وارد حال شد. اما به محض ورود خشکش زد. همه جلوشان جای بود. مادر از آن لیسای سینی جای در دستش حیران مانده بود. از جانات نفهید چطور احوالپرسی کرد که مادرش غریب: دختر این پسرهنو از کجا آوردی. واخجالتا...  
 ادامه دارد

بار اول که چشمید از او خواست بیرون برود دیگر خوشترش را می کرد. هر چند این گلایه را داشت که چرا این چندسال کلاس خیاطی خوشتر بود. چه ساعات خوشی که با همدمتی صدقه دختر زشت اما خوش قلب همسایه جور می شد و به پارک می رفتند. سینما یا در خیابان قدم می زدند. سر تداوم بچه ها، آسمانها و نوع تریشان هم به توافق رسیده بودند. سر همه زندگی به توافق رسیده بودند. تا اینکه از بخت بد چشمید دانشگاه قبول شد. اما هم صدقه کیلومتر دورتر. چشمید رفت قولها وعده ها و حرفها هم دنبالش. صدها کیلومتر دورتر و دوباره این شر مصداق عینی یاد کرد که از دل برود هرآنکه از دیده برهت. دختر از دل جسدی رفته بود اما بستنی یخی پرتقالی هنوز خوشتر بود. هنوز هم آن روزها را می داد. مدتی گذشت چشمید گاه مهربان گاه بدخلق، این دست و آن دست می کرد چیزی بگوید. نمی توانست. وقتی چشمهای پرتمای دختر را می دید هر چه رشته بود پنبه می شد. می دانست این عشق تا اعصاب قلب دخترش رسوخ کرده در حالی که قلب او در گرو قلب دیگری بود.  
 یک روز از همان روزها دختر سینی که مادر می گوید جمعه شب خانواده دایی می آید. مطلقاً خرید به چه مناسبی. شک داشت که برای او خواستگاری است. از خوشحالی خانه را به هم ریخت. دو اتاق کوچک نمور و مایل کویکتر. آیزیزخانه و نوات هم که در حیاط بود. دختر تازه متوجه میزبانیهایی شکسته حیاط شده بود. لغت به این

چشمید با جلعه بستنی یخی را می داد و لجنیدی می زد و می رفت. بعد هر دو ماه و به یاد هم گاز می زدند. چشمدر آن بستنی ها خوشتر بود چقدر رویایی که از مدرسه دومی رفت و دختر هم از کلاس خیاطی خوشتر بود. چه ساعات خوشی که با همدمتی صدقه دختر زشت اما خوش قلب همسایه جور می شد و به پارک می رفتند. سینما یا در خیابان قدم می زدند. سر تداوم بچه ها، آسمانها و نوع تریشان هم به توافق رسیده بودند. سر همه زندگی به توافق رسیده بودند. تا اینکه از بخت بد چشمید دانشگاه قبول شد. اما هم صدقه کیلومتر دورتر. چشمید رفت قولها وعده ها و حرفها هم دنبالش. صدها کیلومتر دورتر و دوباره این شر مصداق عینی یاد کرد که از دل برود هرآنکه از دیده برهت. دختر از دل جسدی رفته بود اما بستنی یخی پرتقالی هنوز خوشتر بود. هنوز هم آن روزها را می داد. مدتی گذشت چشمید گاه مهربان گاه بدخلق، این دست و آن دست می کرد چیزی بگوید. نمی توانست. وقتی چشمهای پرتمای دختر را می دید هر چه رشته بود پنبه می شد. می دانست این عشق تا اعصاب قلب دخترش رسوخ کرده در حالی که قلب او در گرو قلب دیگری بود.  
 یک روز از همان روزها دختر سینی که مادر می گوید جمعه شب خانواده دایی می آید. مطلقاً خرید به چه مناسبی. شک داشت که برای او خواستگاری است. از خوشحالی خانه را به هم ریخت. دو اتاق کوچک نمور و مایل کویکتر. آیزیزخانه و نوات هم که در حیاط بود. دختر تازه متوجه میزبانیهایی شکسته حیاط شده بود. لغت به این

## اطلاعیه مهم شرکت سایپا دیزل

### واحد نمونه صنعتی سال ۸۴

# شرکت سایپا دیزل با کمال مسرت پیش فروش محصول جدید کمپرسی خود را با فناوری نسلان دیزل و با شرایط مشروح ذیل اعلام می دارد.



سایپال ایران

کامیون کمپرسی ده جرخ

D300

موتور: Cummins با توربو شارژ و اینترکولر

گیربکس: DF

قدرت: ۲۰۰ اسب بخار

ظرفیت بارگیری: ۱۵ تن

کولر و رادیو پخش

اتاق بار



با فناوری نسلان دیزل

دارای استاندارد آلودگی EURO II

قیمت با اتاق کمپرسی ۵۶۰۰۰۰۰۰ ریال

شروع تحویل سه ماه بعد از واریز وجه و عقد قرارداد و متناسب با زمان واریز وجه ۳۳ مالیات و عوارض، هزینه اخذ تسهیلات بانکی و هزینه شماره گذاری و بیمه عهده خریدار می باشد. پس از تکمیل ظرفیت شرکت حق توقف پیش فروش بدون درج اطلاعیه رسمی را برای خود محفوظ می دارد.

نام محصول	قیمت کل	پیش پرداخت	مبلغ	زمان تحویل	مبلغ	تسهیلات
کامیون با اتاق کمپرسی	۵۶۰,۰۰۰,۰۰۰	۷۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۴۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۰ روز	۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۶٪

جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن های ۰۲۱-۵۵۲۰-۴۷۳، ۰۲۱-۳۸۴۵۰۶ و ۰۲۱-۵۵۲۰-۴۷۰ تماس حاصل فرمائید.

به سازمان فروش ۳ واقع در جاده ساوه نرسیده به میدان نماز شهرک نمازگاه فاز یک نئس حیانات و با خدمات فنی ران و با کسب اطلاعات از نمایندگان های این شرکت و شرکت راندر با اسب کویکتر مراجعه نمایند. جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن های ۰۲۱-۵۵۲۰-۴۷۳، ۰۲۱-۳۸۴۵۰۶ و ۰۲۱-۵۵۲۰-۴۷۰ تماس حاصل فرمائید.

**مذاکره لازم**

- چک تلفنی به مبلغ پیش پرداخت کامیون مورد نظر در وجه شرکت سایپا دیزل (سهامی عام) و به درخواست مشتری به همراه یک برگ فتوکپی از چک مربوطه
- اصل شناسنامه به همراه ۳ برگ فتوکپی خوانا
- ارائه کتبی شناسنامه و زهنگاری: کتبی: آدرس دقیق محل سکونت متقاضی

ملاحظات حقوقی علاوه بر بخاری که فوق درج است:

فتوکپی آگهی تاسیس شرکت فتوکپی آخرین روزنامه رسمی و معرفی نامه کتبی نماینده جهت ثبت نام فتوکپی آن را به همراه ارائه باشد

www.saiyapal.com  
Email: customer@saiyapal.com